یادداشت

از مدرک تا کارنامه مسئله، حکمرانی شایستگی‌هاست

تأملی بر شرایط احراز شهردار و مسئله بزرگ‌تر انتخاب مدیران ارشد عمومی

سمانه ناظریان
پژوهشگر حوزه حکمرانی و مدرس دانشگاه

طرح موضوع شرایط احراز سمت شهردار و تأکید بر برخی رشته‌های تحصیلی مشخص برای تصدی این مسئولیت، در ماه‌های اخیر بار دیگر یک پرسش مهم را پیش‌روی نظام حکمرانی قرار داد: آیا اداره شهرهای پیچیده امروز، بیش از هر چیز به تخصص رشته‌ای نیاز دارد یا به شایستگی حکمرانی؟ این پرسش البته به شهرداری محدود نمی‌شود؛ شهردار فقط یکی از مصادیق مسئله‌ای بزرگ‌تر است. مدیران ارشد عمومی در ایران بر چه اساسی باید انتخاب و منصوب شوند؟ براساس مدرک تحصیلی و عنوان سمت‌های پیشین یا بر مبنای مجموعه‌ای از شایستگی‌ها و کارنامه‌ای که توانایی واقعی آنان را در حل مسئله و خلق نتیجه نشان می‌دهد؟

مسئله فقط ساخت پل و بزرگراه نیست

تأکید بر رشته‌هایی مانند عمران، شهرسازی، معماری، حقوق و مدیریت، در نگاه نخست می‌تواند اقدامی منطقی برای تضمین حداقل دانش تخصصی مورد نیاز مدیریت شهری باشد، اما مسئله از جایی آغاز می‌شود که تخصص رشته‌ای، به‌جای آنکه یکی از مؤلفه‌های شایستگی باشد، به معیار اصلی یا حتی تعیین‌کننده انتخاب مدیر تبدیل شود. شهرداری، به‌ویژه در کلان‌شهری مانند تهران، صرفا سازمانی برای ساخت پل، بزرگراه، بوستان یا اجرای پروژه‌های عمرانی نیست. مدیریت شهری امروز با مجموعه‌ای از مسائل درهم‌تنیده مواجه است؛ از آلودگی هوا، ترافیک و فرسودگی زیرساخت‌ها گرفته تا مسکن، محیط زیست، آسیب‌های اجتماعی، اقتصاد شهری، فرهنگ و سرمایه اجتماعی. در چنین محیطی، مدیر ارشد نه می‌تواند شخصا متخصص همه این حوزه‌ها باشد و نه قرار است همه پاسخ‌ها را در ذهن خود داشته باشد. وظیفه اصلی او، هدایت یک سیستم پیچیده، ساختن تیم حرفه‌ای، ایجاد هماهنگی میان بازیگران و تبدیل دانش تخصصی به تصمیم و نتیجه است.

از «شهردار تکنوکرات» تا «راهبر حکمرانی»

در ادبیات معاصر حکمرانی شهری، شهر بیش از آنکه مجموعه‌ای از پروژه‌ها و سازمان‌های منفرد باشد، یک سیستم پیچیده از بازیگران عمومی، خصوصی و مدنی است. در چنین سیستمی، نقش مدیر ارشد نیز از «مدیر یک سازمان» به سمت «راهبر یک شبکه» حرکت می‌کند؛ راهبری که باید میان منافع متعارض، نهادهای متعدد و دانش‌های تخصصی مختلف، امکان همکاری و تصمیم‌گیری مشترک ایجاد کند. تجربه شهرهای بزرگ جهان نیز نشان می‌دهد مدیریت شهری موفق بیش از آنکه بر تخصص فردی شهردار متکی باشد، بر تقسیم کار میان راهبری راهبردی، بدنه‌های تخصصی، داده و سازوکارهای هماهنگی نهادی استوار است. شهردار مسئول تعیین جهت، ایجاد هماهنگی و پاسخ‌گویی نسبت به نتایج کلان است و ظرفیت‌های تخصصی، دانش لازم برای تصمیم‌گیری و اجرا را فراهم می‌کنند. بنابراین، مسئله نفی تخصص نیست؛ مسئله، نسبت میان تخصص و شایستگی حکمرانی است.

تخصص؛ شرط لازم، نه کافی

در شهرهای پیچیده قرن بیست‌ویکم، تخصص رشته‌ای همچنان ارزشمند است، ولی به‌تنهایی نمی‌تواند تضمین‌کننده موفقیت مدیر باشد. در کنار دانش تخصصی، توان راهبری، تصمیم‌گیری در شرایط پیچیده، اجماع‌سازی، ارتباط مؤثر، آینده‌نگری، سلامت مدیریتی و توان تشکیل تیم‌های حرفه‌ای نیز اهمیت دارد. این منطق صرفا به مدیریت شهری محدود نیست؛ در هر سازمان عمومی، هرچه سطح مسئولیت بالاتر می‌رود، اهمیت توانایی فرد برای هدایت مجموعه‌ای از تخصص‌ها و ظرفیت‌های انسانی و نهادی نیز بیشتر می‌شود. شاید به همین دلیل است که در نظام انتخاب مدیران ارشد، پرسش «چه رشته‌ای خوانده‌اید؟» نمی‌تواند جایگزین پرسش‌های مهم‌تری شود: چه مسئله‌ای را حل کرده‌اید؟ چه تغییری ایجاد کرده‌اید؟ چه نتیجه‌ای به دست آورده‌اید؟ و شواهد این اثربخشی چیست؟

عنوان مدیریتی یا کارنامه مدیریتی؟

اینجاست که مسئله به یکی از ضعف‌های مهم نظام انتخاب مدیران عمومی می‌رسد: فاصله میان «سابقه مدیریتی» و «کارنامه مدیریتی». داشتن سابقه تصدی چندین پست مدیریتی به خودی خود نمی‌تواند نشانه شایستگی برای مسئولیت بعدی باشد. آنچه ارزشمند است، سابقه‌ای است که بتواند با شواهدی از حل مسئله، بهبود عملکرد، ارتقای بهره‌وری، خلق ارزش و تحقق نتایج همراه باشد. مدیری که در مسئولیت‌های پیشین، کارنامه‌ای نتیجه‌محور و قابل ارزیابی داشته است، صرف‌نظر از عنوان و جایگاه سازمانی پیشین، می‌تواند گزینه‌ای به‌مراتب مناسب‌تر برای مسئولیت‌های پیچیده‌تر باشد. از این منظر، انتخاب مدیران ارشد عمومی باید از «عنوان‌محوری» به سمت «کارنامه‌محوری» حرکت کند. سابقه مدیریتی زمانی معنا پیدا می‌کند که بتواند توان واقعی فرد در ایجاد تغییر و تحقق نتیجه را نشان دهد.

مسئله نهایی: چگونه مدیران عمومی را انتخاب می‌کنیم؟

اگر هدف ارتقای کیفیت حکمرانی است، باید میان دانش تخصصی و شایستگی حکمرانی تعادل برقرار کنیم. نه تخصص به‌تنهایی برای اداره سیستم‌های پیچیده کافی است و نه مدیریت بدون دانش تخصصی می‌تواند اثربخش باشد. آنچه نیازمند بازنگری است، منطق انتخاب و انتصاب مدیران ارشد عمومی است؛ منطقی که باید بتواند میان تحصیلات، تجربه، شایستگی‌های مدیریتی، ظرفیت حکمرانی و مهم‌تر از همه کارنامه واقعی افراد ارتباط برقرار کند. در چنین نگاهی، شرایط احراز یک سمت نباید صرفا فهرستی از مدارک و عناوین باشد، بلکه باید به چارچوبی برای سنجش شایستگی واقعی تبدیل شود. شاید لازم باشد به‌جای آنکه فقط بپرسیم «این مدیر چه رشته‌ای خوانده است؟»، بپرسیم: «این مدیر در مسئولیت‌های پیشین چه مسئله‌ای را حل کرده، چه تغییری ایجاد کرده و چه نتیجه‌ای به دست آورده است؟». شهرهای پیچیده امروز بیش از آنکه به مدیرانی نیاز داشته باشند که همه پاسخ‌ها را بدانند، به رهبرانی نیاز دارند که بتوانند بهترین ظرفیت‌های تخصصی را گردهم آورند، میان منافع متعارض تعادل برقرار و دانش را به تصمیم و تصمیم را به نتیجه تبدیل کنند. بنابراین، شاید مسئله امروز فقط این نباشد که شهردار چه رشته‌ای خوانده است؛ مسئله بزرگ‌تر آن است که نظام حکمرانی ما مدیران ارشد عمومی را با چه منطقی انتخاب می‌کند و آیا این منطق توان واقعی آنان برای حکمرانی بر پیچیدگی را می‌سنجد یا صرفا مدارک، عناوین و سوابق اداری آنان را؟ توسعه و حکمرانی کارآمد بیش از آنکه به مدیرانی با رزومه‌های بلند نیاز داشته باشد، به مدیرانی با کارنامه‌های قابل سنجش نیاز دارد؛ مدیرانی که بتوانند دانش را به تصمیم، تصمیم را به عمل و عمل را به نتیجه تبدیل کنند. شاید نقطه آغاز اصلاح حکمرانی نیز همین‌جا باشد: عبور از عنوان‌ها به شایستگی‌ها و از سوابق اداری به کارنامه‌های واقعی.

فضای عمومی شهری برای کیست؟

ادامه از صفحه اول

او در گفت‌وگویی درباره کتاب تازه منتشرشده «حرکت» می‌گوید: «در جهانی که خیابان‌ها بیش از آنکه مکانی برای زندگی باشند، به مسیرهایی برای عبور سریع خودروها تبدیل شده‌اند، کتاب «حرکت: چگونه خیابان‌هایمان را پس بگیریم و زندگی‌مان را دگرگون کنیم» با نگاهی رادیکال و انسانی، تصویر موجود را به چالش می‌کشد. کتابی بین‌رشته‌ای و جسورانه که «خیابان» را نه‌فقط به‌عنوان یک زیرساخت شهری، بلکه به‌مثابه یک فضای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بازتعریف می‌کند. فراخوان‌هایی از این قبیل برای جنبشی جمعی و آگاهانه برای بازپس‌گیری فضاهای عمومی از سلطه خودرومحوری می‌توانند با تأثیرگذاری در ذهن مهندسان شهرساز و مسئولان، در نحوه حضور ما در شهر تأثیر بسزایی بگذارند. تازه به لحاظ جمعه‌های دوچرخه در شهر و ماراتن نیز از شهرهای جهان عقب هستیم.

روایت زنانی که بار بحران معیشتی را بر دوش می‌کشند

زنان، قربانیان کار فصلی

فردین مصطفایی: در شهرستان‌های سقز (شمال استان کردستان) و بوکان (جنوب استان آذربایجان غربی) و اطراف، فعالیت و رنج تابستانی برای گروهی از زنان پیش از طلوع آفتاب آغاز می‌شود. آنها ساعت چهار، پنج صبح راهی مزارع می‌شوند و تا عصر به کار ادامه می‌دهند. پس از بازگشت به خانه نیز شیفت دوم کار آغاز می‌شود؛ این بار بدون دستمزد. پشت محصولی که از مزارع نخود و دیگر محصولات کشاورزی منطقه به بازار می‌رسد، نیروی کاری قرار دارد که کمتر دیده می‌شود؛ زنانی که برای تأمین هزینه‌های زندگی، بدن خود را در سخت‌ترین شرایط به کار می‌گیرند، اما از بسیاری از حمایت‌های رسمی بازار کار بی‌بهره‌اند. اگرچه آمار دقیق و تفکیک‌شده‌ای از نرخ بیکاری و مشارکت اقتصادی زنان در شهرستان‌های سقز و بوکان در دسترس نیست، اما شاخص‌های اقتصادی در سطح استانی، تصویری از فشار معیشتی موجود ارائه می‌کنند. بر اساس اعلام مرکز آمار ایران در بهار ۱۴۰۵، استان کردستان با شاخص فلاکت بیش از ۱۱۱ درصد و آذربایجان غربی با شاخصی حدود ۱۰۴ درصد، در میان استان‌های دارای بالاترین میزان شاخص فلاکت قرار داشته‌اند. این شاخص که ترکیبی از نرخ تورم و بیکاری است، نشان‌دهنده فشار هم‌زمان افزایش قیمت‌ها و محدودیت فرصت‌های شغلی بر خانوارهاست. البته شاخص فلاکت به‌تنهایی وضعیت اقتصادی زنان را اندازه‌گیری نمی‌کند و نمی‌توان از آن نتیجه گرفت که فقر یا بیکاری زنان در این استان‌ها الزاما بیشتر از مردان است. با این حال، قرارگرفتن این دو استان در میان مناطق با شاخص فلاکت بالا، زمینه اقتصادی مهمی برای فهم گسترش مشاغل فصلی و ناپایدار از جمله اشتغال زنان در بخش کشاورزی را فراهم می‌کند. در اقتصاد خانوارهای کم‌درآمد، زمانی که درآمد دیگر پاسخ‌گوی هزینه‌های زندگی نیست، «انتخاب شغل» به‌تدریج جای خود را به «ناچاری برای کارکردن» می‌دهد. از این منظر، افزایش حضور زنان در مشاغل فصلی را نمی‌توان صرفا نشانه‌ای از افزایش مشارکت اقتصادی آنها دانست؛ این پدیده در بسیاری از موارد، بازتابی از تورم، کاهش قدرت خرید، کمبود فرصت‌های شغلی پایدار و افزایش فشار اقتصادی بر خانواده‌هاست.

روزی که از سه بامداد آغاز می‌شود

«مریم» ۴۰ساله است و امسال تقریبا تمام فصل برداشت را همراه همسرش در مزارع کار کرده است. او می‌گوید درآمد یک نفر برای تأمین هزینه‌های خانواده پنج‌نفره‌شان کافی نیست: «یکی از بچه‌ها پشت کنکور است. هزینه‌های زندگی خیلی بالا رفته. شوهرم هرچه کار می‌کند، باز هم کم می‌آوریم. برای همین مجبور شدم من هم کار کنم». همسر او وارد بحث می‌شود و می‌گوید: «روزگار ما حدود سه بامداد آغاز می‌شود. آماده‌کردن غذا، جمع‌کردن وسایل و رسیدن به سرویس، برنامه‌ای است که پیش از طلوع آفتاب توسط همسرم و بنده انجام می‌شود». او ادامه می‌دهد: «سرویس حدود ساعت چهار صبح حرکت می‌کند و نزدیک دو ساعت بعد به مزرعه می‌رسد. کار از حدود ساعت ۶ یا ۷ صبح آغاز می‌شود و تا ۴ یا ۵ عصر ادامه دارد؛ فقط وقفه‌های کوتاه برای صبحانه و ناهار وجود دارد». او با چهره‌ای غمگین و گله‌مند از روزگار می‌گوید: «با این فشار کاری، نه اعصاب داریم و نه حوصله حرف‌زدن؛ بماند که تن و جسم ما هم فرسوده شده است».

شیفت دوم زنان؛ غروب پایان کار نیست

برای بسیاری از زنان کارگر فصلی، ساعت کاری با ترک مزرعه پایان نمی‌یابد. آنها پس از ساعت‌ها کار جسمی، مسئولیت‌های خانه و خانواده را نیز بر عهده می‌گیرند؛ کاری که معمولا دستمزدی ندارد و در محاسبات اقتصادی خانوار نیز دیده نمی‌شود. «نسرین» یکی از این زنان است که می‌گوید: «وقتی می‌رسم خانه، بچه‌ها منتظرند. باید غذا درست کنم، به کارهای خانه برسم و برای فردا آماده شوم. خیلی وقت‌ها آن‌قدر خسته‌ام که فقط دلم می‌خواهد بخوابم، اما نمی‌شود». این وضعیت را می‌توان نمونه‌ای از «دوگانگی بار کاری زنان» دانست؛ کار مزرعه برای ایجاد درآمد و کار خانگی برای تأمین و بازتولید زندگی خانوار. در بسیاری از خانواده‌های کم‌درآمد، افزایش مشارکت اقتصادی اعضای خانواده الزاما به معنای افزایش رفاه نیست. وقتی هزینه‌های مسکن، خوراک، آموزش، درمان و سایر نیازهای ضروری سریع‌تر از درآمد خانوار افزایش می‌یابد، خانواده برای حفظ حداقل سطح زندگی ناچار به افزایش عرضه نیروی کار خود می‌شود. این موارد توضیحات جوانی حدودا ۲۰ساله است که همراه مادرش برای کار به مزارع می‌رود. «محسن» که دانشجوی رشته جامعه‌شناسی دانشگاه تبریز است با تبیین شرایط جامعه، می‌گوید در چنین شرایطی، حضور زنان در مزارع را می‌توان بخشی از سازوکار سازگاری خانوار با فشار اقتصادی دانست؛ سازوکاری که اگرچه در کوتاه‌مدت درآمد ایجاد می‌کند، اما در بلندمدت می‌تواند با فرسودگی جسمی، کاهش زمان استراحت و افت کیفیت زندگی همراه شود.

زیر آفتاب؛ کار با بدن، نه پشت میز

برداشت نخود، وجین علف‌های هرز و دیگر فعالیت‌های کشاورزی، مشاغلی هستند که بخش قابل توجهی از فرایند تولید در آنها به توان جسمی کارگر وابسته است. خم‌شدن‌های مداوم، راه‌رفتن، حمل محصول و ساعت‌ها فعالیت زیر آفتاب تابستان، بدن کارگر را در معرض فشار و فرسودگی قرار می‌دهد. «شیرین» یکی از زنان زحمتکش در این باره می‌گوید: «سختی کار را وقتی متوجه می‌شوی که چند روز پشت سر هم سر زمین باشی. صبح زود می‌روی و عصر برمی‌گردی. بدن آدم درد می‌گیرد، ولی اگر یک روز نروی، دستمزد همان روز را هم از دست می‌دهی». از این رو، باید گفت وابستگی دستمزد به حضور روزانه، امکان استراحت یا توقف کار در شرایط نامناسب را نیز محدود می‌کند؛ زیرا یک روز غیبت، به معنی ازدست‌رفتن درآمد همان روز است. به گفته یکی از سرکارگران، دستمزد روزانه کارگران در تیرماه حدود یک میلیون و ۵۰۰ هزار تومان بوده و در برخی موارد به حدود یک میلیون و ۸۰۰ هزار تومان رسیده است. با این حال، این عدد لزوما درآمد خالص کارگر نیست. به گفته یکی از کارگران به اسم سارا، حدود ۳۰۰ تا ۴۰۰ هزار تومان بابت هزینه‌هایی مانند سرویس و سرکارگر، روزانه از دستمزد کسر می‌شود. هزینه صبحانه و ناهار نیز بر عهده خود کارگران است. در نتیجه، فاصله میان «دستمزد اسمی» و «درآمد واقعی» قابل توجه است؛ مسئله‌ای که در شرایط تورمی و افزایش هزینه‌های زندگی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند.

جاده؛ اولین نقطه خطر

سختی کار از مزرعه آغاز نمی‌شود. برای رسیدن به زمین‌های کشاورزی، کارگران باید در ساعات ابتدایی صبح سوار سرویس شوند و گاهی مسیرهای طولانی طی کنند. بسیاری از این رفت‌وآمدها زمانی انجام می‌شود که هوا هنوز کاملا روشن نشده است. مسیرهای بین‌شهری، خستگی، تردد وسایل نقلیه و رفت‌وآمد روزانه، بخشی از ریسک‌های این نوع اشتغال فصلی است. «حمیده» می‌گوید: «گاهی مسیر خیلی طولانی است و از صبح زود راه می‌افتیم. خانواده‌ها هم نگران‌اند؛ مخصوصا وقتی مسیر خارج از شهر باشد». با بررسی شرایط موجود می‌توان گفت برای خانواده‌ای که درآمدش به توان کار اعضای خانواده وابسته است، یک حادثه در مسیر یا محل کار فقط یک اتفاق نیست؛ ممکن است درآمد خانواده را برای هفته‌ها یا حتی ماه‌ها مختل کند.

وقتی دو درآمد هم کافی نیست

«سمیه» مادر سه فرزند و مستأجر است. پس از فوت همسرش، برای تأمین هزینه‌های زندگی به کار فصلی روی آورده است. او می‌گوید در صورت اشتغال به عنوان فروشنده، ماهانه حدود هفت تا هشت میلیون تومان درآمد خواهد داشت؛ عددی که با هزینه‌های جاری زندگی فاصله زیادی دارد. او ادامه می‌دهد: «افزایش شدید هزینه‌ها و ناچیزبودن کمک نهادهای حمایتی باعث تلنبارشدن بدهی و اجاره‌خانه ما شده است». «علی» یکی دیگر از کارگران می‌گوید: «اجاره‌خانه، مواد غذایی، هزینه تحصیل فرزندان، درمان و بدهی‌های روزمره، بخش بزرگی از درآمد خانواده را مصرف می‌کند». بسیاری از این زنان، جدا از سختی کار و تبعات روحی و روانی آن، دارای فرزندان خردسال هم هستند و می‌گویند سپردن این کودکان به یکی از اعضای خانواده برای نگهداری از آنها در طول روز مهم‌ترین دغدغه و نگرانی‌شان تا زمان برگشتن است.

مسئله فقط بیکاری نیست

خالد توکلی، جامعه‌شناس توسعه، معتقد است افزایش حضور زنان در مزارع معلول نبود فرصت‌های مناسب شغلی و درآمدی، مشکلات اقتصادی و... بوده و نباید نشانه افزایش مشارکت اقتصادی آنها دانست. به گفته او: «وقتی یک خانواده برای تأمین هزینه‌های اولیه زندگی ناچار است چند عضو خود را وارد مشاغل سخت و فصلی کند، مسئله فقط بیکاری نیست. مسئله، مشکلات اقتصادی و محدودبودن حق انتخاب شغلی است».

گزارش کامل را در سایت شرق بخوانید

یادداشت

تأثیر محدودیت فضای مجازی بر دوقطبی‌شدن جامعه

زهرا کریمی
عضو هیئت‌علمی دانشگاه مازندران

مردم ایران دوران خاصی را تجربه می‌کنند؛ تورم بالا، کاهش فرصت‌های شغلی باثبات و سرازیرشدن خیل بیکاران به سوی مشاغل موقت و ناپایداری که عموما درآمدشان با هزینه‌های سرسام‌آور زندگی انطباق ندارد و از همه دشوارتر، فقدان چشم‌انداز روشنی که خروج از شرایط موجود و حرکت به سوی آینده‌ای روشن را نوید دهد. در چنین شرایطی، جامعه به سوی قطبی‌شدن متمایل شده است. بسیاری از کسانی که تا چندی پیش به امید بهبود در انتخابات شرکت می‌کردند، دچار تردید شده‌اند. در مقابل، گروهی در هر حال از شرایط موجود دفاع می‌کنند و با هر تحولی به‌شدت مخالف هستند. با آنکه بی‌تردید بخش بزرگی از ایرانیان خواستار روابط دوستانه با کشورهای همسایه، بهبود روابط بین‌المللی و بازگشت اقتصاد به مسیر رشد و توسعه هستند و از سیاست‌هایی در جهت تنش‌زدایی و کاهش ریسک در فضای کسب‌وکار حمایت می‌کنند، اما آنچه عموما در فضای رسانه‌ای بازتاب می‌یابد، صرفا نظرات دو طیف متضاد است: معاندین نظام که عموما از شبکه‌های تلویزیون‌های ماهواره‌ای بهره می‌گیرند و برخی افراد متعصب که صدایشان بلند است. در سال‌های اخیر، برخی از فرهیختگانی که دل در گرو ایران دارند، برای دورشدن از این فضای دوقطبی پرخطر، رسانه‌هایی برای بیان نظرات مختلف ایجاد کرده‌اند. رسانه‌هایی که همگان را به شنیدن صداهای مختلف دعوت کرده و از شرکت‌کنندگان در برنامه‌ها خواسته است تا حد امکان راهکارهای مناسب برای مقابله با مشکلات را ارائه کنند. خوشبختانه رسانه اینترنتی «آزاد» با دعوت از صاحب‌نظران دارای دیدگاه‌های متفاوت و ایجاد زمینه‌ای مناسب برای گفت‌وگویی شفاف، مجرای مهمی برای بیان نظرات مختلف بوده است و به همین سبب، توجه بسیاری از ایرانیان در درون و خارج از کشور را جلب کرده است. انتظار می‌رود از چنین گفت‌وگوهایی که می‌تواند از افزایش تضاد و تنش در جامعه بکاهد، استقبال شود. شاید تصور شود با بسته‌شدن این‌گونه رسانه‌ها و تبلیغ صرف یک دیدگاه به صورت انحصاری از سوی صداوسیما، از بروز اختلاف دیدگاه در کشور جلوگیری می‌شود؛ ولی تجربه نشان داده جلوگیری از بروز نظرات می‌تواند به تشدید تضادها بینجامد و بخش مهمی از جامعه که در دو قطب متضاد جای نمی‌گیرند و با وجود داشتن انتقادهایی به شرایط کنونی، همچنان به خروج از بحران و رشد و توسعه کشور علاقه‌مندند، عملا صدایی نخواهند داشت. ساکت‌کردن این صدا قطعا به افزایش علاقه‌مندان برنامه‌های صداوسیما نخواهد انجامید؛ برعکس، بسته‌شدن «آزاد» بخشی از جمعیت میانه کشور را به سوی رسانه‌های معاند سوق خواهد داد. برای عبورکردن از گردنه سخت کنونی، تقویت اعتماد متقابل میان حاکمیت و مردم هوشیار و میهن‌دوست ایران ضروری است. امیدوارم محدودیت‌هایی از این‌دست هرچه زودتر رفع شود.

معاونت پارلمانی دولت کجاست

ادامه از صفحه اول

دولت با عدم حضور و نشاط معاونت پارلمانی آسیب جدی می‌بیند. نکته دیگر تعطیلی مجلس است. شاید در شرایط فعلی مشکلات را کم کند، اما دولت و معاونت پارلمانی باید برای بازگشایی مجلس تلاش می‌کرد. حرمت قانون اساسی و حرمت رأی‌دادن مردم، در سال‌های جنگ و زیر بمباران، با همه مشکلاتش باید رعایت می‌شد.